

شیوه قرآنی در معاشرت با خویشاوندان

هادی غلام‌رضایی
خداوند در آیه ۶۱ سوره «نور» غذا خوردن از خانه برخی را مجاز برشمرده است:

«لَيْسَ عَلَى الْاِمْرِئِ اَلْعَمٰی حَرَجٌ وَ لَا عَلٰی الْاُنْثٰی حَرَجٌ وَ لَا عَلٰی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لَا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ اَنْ تَاْكُلُوْا مِنْ بُیُوْتِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ اَبَائِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهَاتِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ عَمَّاتِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِكُمْ اَوْ بُیُوْتِ خَالَاتِكُمْ اَوْ مَا مَلَکَتْهُمُ فَاَتْحَاجُهُ اَوْ ضَرِیْقُهُمْ ... بر نابینا و لنگ و بیمار و خود شما گناهی نیست که بخورید: از خانه‌های خودتان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های عموهایشان، یا خانه‌های عَمّه هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌هایی که کیدهایشان در اختیار شماست، یا خانه‌های دوستانتان ...»

سبب نزول آیه ۶۱ سوره نور

درباره این آیه به سبب نزول‌های مختلفی نقل شده است که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. پس از نزول آیه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید؛^(۱) انصار مدینه گفتند: در این شهر مالی عزیزتر از غذا وجود ندارد؛ ازاین‌رو دیگر با افرادی که نابینا، لنگ یا بیمار بودند و معمولاً کمتر از سایر مردم غذا می‌خوردند، از ترس اینکه مبادا حق آنان را ضایع کنند و غذای آنان را بخورند، همه‌غذا نمی‌شدند. آنان می‌گفتند: شخص نابینا جای خوب غذا را نمی‌بیند تا بخورد؛ شخص لنگ نیز نمی‌تواند همانند دیگران بر سر غذا حاضر شود، شخص بیمار هم غذای کمتری از دیگران می‌خورد؛ ازاین‌رو غذا خوردن با آنان منجر به اکل مال به باطل می‌شود. چنان‌که وقتی دوست یا فامیلشان آنان را به صرف غذا دعوت می‌کرد، قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: ما می‌ترسیم خوردن از این غذا مصداق خوردن غذا به باطل باشد؛ بنابراین آن را به کسانی بده که از ما نیازمندتر به آن هستند.

۲. این آیه درباره حارث بن عمرو و مالک بن زید نازل شد. وقتی حارث برای جهاد رفت، مالک را به جای خود برای رسیدگی به اهل و عیالش قرار داد. حارث وقتی برگشت، دید مالک خیلی شکسته شده است؛ ازاین‌رو از او ماجرا را پرسید. مالک گفت: غنایی که بخورم نداشته‌ام؛ درحالی که در خانه حارث غذا بسود، اما مالک چون گمان می‌کرد خوردن از آن غذا مصداق اکل مال به باطل است، از آن غذا نخورد؛ بود.^(۲)

میزان استفاده و نوع استفاده از خانه‌های اقوام و خویشان

بر اساس آیه، خداوند خوردن غذا از خانه خویشاوندان، نزدیکان و دوستان را جایز دانسته است. مطابق ظاهر آیه همین اندازه که احتمال رضایت باشد، کافی است و آن دن اجازه گرفتن از صاحبخانه لازم نیست؛ زیرا خوردن از غذای هر کسی بعد از اجازه گرفتن جایز است و دیگر نیازی به استئذان نزدیکان و دوستان نبود. با این حال، اگر شخص اطمینان داشته باشد که صاحبخانه راضی نیست، هرچند ظاهر آیه از این حیث اطلاق دارد، بعد نیست که آیه چنین موردی را دربر نگیرد. (از اهل بیت (ع) نیز نقل شده است که مطابق آیه فقط خوردن غذا از آن‌ها منجر به اکل مال به باطل می‌شود؛ چنان‌که جایز است و گرفتن آن لازم نیست.^(۳) البته آیه فقط درباره غذاهای معمولی است که در دسترس هستند و شامل مواد خوراکی که در جای خاصی یا برای وقت ویژه‌ای و دور از دسترس نگه داشته شده‌اند، نمی‌شود. آیه شامل بیرون بردن غذا نیز نمی‌شود^(۴)، حتی برخی گفته‌اند غذا خوردن از خانه افرادی که نشان از آیه آمده، در غیاب آنان منوط به این است که شخص مهمان خودش مضطر و نیازمند باشد^(۵).

نتیجه

بعد از نزول آیه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾، مسلمانان در غذا خوردن دچار احتیاط شدند و مثلاً وقتی گروهی به جهاد می‌رفتند و کلید خانه خود را به افرادی می‌سپردند که از حضور در جنگ ناتوان بودند، آن ناتوانسان با اینکه در آن خانه غذا بود و صاحبخانه نیز به آنان اجازه داده بود، دست به غذا نمی‌زدند و گرسنه می‌ماندند. آیه نازل شد و گفت: خوردن از غذایی که در خانه نزدیکان و دوستان شماست و شما اجازه ورود به خانه آنان را دارید، حتی بدون آن مستقیم آن را به خدا خوردن، جایز است. البته مفسران گفته‌اند که این حکم اولا فقط شامل غذا می‌شود و سایر امور را دربر نمی‌گیرد؛ ثانیاً غذای خاصی و ویژه‌ای که در دسترس نیستند و برای روز خاصی ذخیره شده‌اند را دربر نمی‌گیرد؛ ثالثاً فقط خوردن غذا جایز است، اما بردن آن جایز نیست؛ رابعاً این حکم تا زمانی است که شخص علم به عدم رضایت صاحبخانه نداشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱- بقره: ۱۸۸.
۲- مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان؛ بیروت: دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق. ج ۲، ص ۲۰۸.
۳- علی بن ابراهیم؛ فی تفسیر القمی؛ محقق: طبیب موسوی جزایری؛ ج ۳، قم: دارالکتب، ۱۳۶۲ ق. ج ۲، ص ۱۰۸.
۴- محمد بن جریر طبری؛ جامع البیان؛ بیروت: دارالکتب، ۱۴۱۲ ق. ج ۱۷، ص ۲۷۲.
۵- نایر- مکرم شیرازی؛ جمعی از نویسندگان؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۴، ص ۵۵۴.
۶- جعفری؛ تفسیر کواثر؛ قم: هجرت، ۱۳۷۶ ق. ج ۷، ص ۴۵۰.
۷- محمد بن حسن طوسی؛ التبیان؛ بیروت: دارإحیاء التراث العربی، آبی تاج ج، ص ۷، ص ۴۶۳.
۸- عدیله بن جمعه حوزی؛ تفسیر نور الثقلین؛ ج ۳، ص ۶۱۷.
۹- علی بن محمد مازندرانی، التکت و العیون تفسیر المصاوری؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۵۸ ق. ج ۱، ص ۱۱۱.
۱۰- محمد بن محمد علی بیضوی، آبی تاج ج، ص ۴، ص ۱۲۲.
۱۱- عدیله بن جمعه حوزی؛ تفسیر نور الثقلین؛ ج ۳، ص ۶۱۶.
۱۲- محمد فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ ج ۲، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق. ج ۳، ص ۴۴۸.

شسبه: چرا به امام ششم، صادق

می‌گویند؟ مگر بقیه ائمه راستگو نبودند؟

پاسخ: هر یک از ائمه (ع) دارای صفات و القابی هستند که متمایز از دیگر امامان هستند. اکثر القابی که برای هر یک از ائمه به کار می‌رود، مانند باقی (شکافنده علم)، کاطم (فرورونده خشم)، فضیلتی را برای آنان اثبات می‌کند و البته به معنای این نیست که بقیه ائمه دارای این خصوصیات نبیندند.

همچنین لقب صادق (راستگو بودن) که برای امام جعفر صادق (ع) به کار رفته، نیز به معنای نبودن این صفت در بقیه ائمه نیست. اما اینکه چرا هر امامی دارای یک لقب خاص می‌باشد، بحثی است که در این متن به آن پرداخته خواهد شد و به‌صورت ویژه به علت نامگذاری و اختصاصاً لقب «صادق» به امام ششم (ع) پرداخته می‌شود.

۱- بروز و نمود داشتن صفات امامان

و اختصاصی نبودن آن
القباب و صفاتی که برای ائمه (ع) به کار رفته است، بر دو گونه است. گاهی این صفات از سوی مردم به کار رفته که بر اثر کثرت مشاهده آن رفتار در امام، مشهور به آن صفت شده‌اند؛ مانند کرم بودن امام حسن (ع) که بر اثر بخشش‌های فراوان برای آن حضرت ثابت شده است.^(۱)

گاهی نیز صفت و لقب ثابت‌شده برای امام، توسط پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یا یکی از امامان (ع) به کار رفته است، مانند لقب امیرالمؤمنین برای امام علی (ع)^(۲) و صفت باقر و صادق برای امام پنجم^(۳) و ششم^(۴) که همگی توسط پیامبر انتخاب شد. صفات و ویژگی‌هایی که برای ائمه بیان شده، خواص توسط معصوم تعیین شده باشد و خواص مردم آن را برای اسام به کار برده

مهریه از احکام شناخته‌شده در نظام ازدواج

اسلامی است، اما گاهی در نگاه عمومی، وجود تعهد مالی از سوی مرد چنین تصویری ایجاد می‌کند که زن در برابر دریافت پول، خود را در اختیار مرد قرار داده است. این برداشت زمانی شدت بیشتری می‌یابد که ازدواج صرفاً از زاویه یک رابطه اقتصادی یا جنسی تحلیل شود؛ به‌گونه‌ای که مهریه نوعی «قیمت» و رابطه زوجیت نوعی «معامله» تلقی گردد. این مسئله در عقد موقت نیز ممکن است بیشتر به چشم آید؛ زیرا برخلاف عقد دائم، تعیین مهر در عقد موقت از ارکان عقد است و همین امر ممکن است این تصور را پدید آورد که مهر در برابر بهره‌مندی جنسی قرار گرفته است.

همچنین در جامعه ممکن است برخی افراد، چه در تعیین و چه در مطالبه مهریه، عملاً با نگاهی اقتصادی یا ازدواج برخورد کنند. اما رفتار یا برداشت افراد را نمی‌توان ملاک تعیین ماهیت یک نهاد دینی و حقوقی قرار داد.

برای داوری درباره این شبهه، باید نخست دید اسلام اساساً ازدواج و مهریه را چگونه تعریف کرده است، سپس نسبت مهریه با رابطه زوجیت، از جمله در عقد موقت و فلسفه و کارکردهای آن را بررسی کرد.

الف) ازدواج، رابطه مالکیت و خرید و فروش انسان نیست

خرید و فروش بر انتقال مالکیت یک مال از فروشنده به خریدار در برابر عوض استوار است؛ اما در ازدواج، زن موضوع تملک مرد قرار نمی‌گیرد. آنچه با عقد ازدواج ایجاد می‌شود، رابطه زوجیت و مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف متقابل است، نه انتقال مالکیت یک انسان به انسان دیگر.

قرآن کریم از ازدواج با تعبیر «میثاق غلیظ»؛ یعنی «پیمانی استوار و محکم» یاد می‌کند. «وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَآخَذْتُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»^(۱)

همچنین هدف این پیوند را رسیدن به آرامش و شکل‌گیری مودت و رحمت میان زن و شوهر معرفی می‌کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»^(۲). بنابراین، ساختار اساسی ازدواج در قرآن، ساختاری برپایان انسانی و خانوادگی است، نه قرارداد خرید یک انسان. از همین رو، وجود یک تعهد مالی در کنار عقد ازدواج، به خودی خود به معنای خرید و فروش نیست. در ازدواج، زن با عقد نکاح به یک مرد در نمی‌آید و مرد نیز با پرداخت مهریه، مالک شخصیت، بدن، اموال یا نیروی کار زن نمی‌شود. بنابراین، اساساً چیزی به نام «قیمت زن» در ساختار حقوقی ازدواج اسلامی وجود ندارد.

ب) قرآن مهر را حق خود زن و عطیه‌ای به او معرفی می‌کند

روشن‌ترین شاهد برای فهم ماهیت مهریه، تعبیر قرآن درباره آن است. خداوند می‌فرماید: «وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»^(۳) مهرهای زنان را با رضایت و طیب خاطر به خود آنان بدهید، و اگر آنان با رضایت خاطر چیزی از آن را به شما بخشیدند، آن را حلال و گوارا مصرف کنید.»^(۴)

در این آیه، مهر مستقیماً به خود زنان نسبت داده شده است؛ بنابراین، زن – نه پدر، برادر یا دیگر اعضای خانواده او – مالک مهریه است. افزون بر این، قرآن مهر را با تعبیر «نحله» بیان می‌کند؛ یعنی عطیه، بخشش و پیشکش. این تعبیر با تصور «ثمن و قیمت زن» سازگار نیست؛ زیرا در خرید و فروش، عوض در برابر مالی قرار می‌گیرد که مالکیت آن به خریدار منتقل می‌شود، در حالی که در ازدواج چنین انتقال مالکیتی نسبت به زن رخ نمی‌دهد.

حتی زن پس از مالک شدن مهریه، اختیار دارد با رضایت خود بخشی از آن را به شوهر ببخشد. همین نکته نیز نشان می‌دهد که مهر، مال خود زن است و پرداخت آن به معنای خریدن او نیست.

معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

مهریه؛ بهای زن یا حق مالی؟!!

میثم سلیمانی



خرید و فروش بر انتقال مالکیت یک مال از فروشنده به خریدار در برابر عوض استوار است؛ اما در ازدواج، زن موضوع تملک مرد قرار نمی‌گیرد. آنچه با عقد ازدواج ایجاد می‌شود، رابطه زوجیت و مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف متقابل است، نه انتقال مالکیت یک انسان به انسان دیگر.

قرآن در آیهای دیگر از مهر با تعبیر «فریضه» یاد می‌کند و آن را حقی مالی در چارچوب ازدواج قرار می‌دهد: «لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ اِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ اَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِیْضَةً ... وَتَعْتَوْنَ عَلٰی الْمُوسِعِ قَدَرَهُ وَ عَلٰی الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ مَتَّاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلٰی الْمُحْسِنِیْنَ»^(۱)

بنابراین، مفاهیمی مانند «حق مالی»، «عطیه» و «پیشکش» برای توضیح ماهیت مهر مناسب‌اند، نه «قیمت انسان»^(۲).
ج) **«صادق» بودن مهر، با صداقت و جدیت در پیمان ازدواج تناسب دارد**

یکی از تعبیرهای رایج برای مهریه در منابع اسلامی «صادق» است. این تعبیر با ریشه «صدق» ارتباط دارد و از این جهت می‌تواند به جنبه‌ای مهم از فلسفه مهر اشاره کند: اظهار علاقه و تصمیم مرد برای ازدواج، صرفاً یک ادعای

مهریه در اسلام بهای زن نیست؛ زیرا در ازدواج، زن موضوع خرید و تملک قرار نمی‌گیرد. قرآن ازدواج را پیمانی استوار و مهر را عطیه‌ای متعلق به خود زن معرفی کرده است. «صادق» بودن مهر نیز با اظهار صداقت و جدیت در پیمان ازدواج تناسب دارد و مهر در کنار این جنبه حقی مالی و بنیستوانه‌ای برای زن است. حتی در عقد موقت که تعیین مهر از ارکان عقد است، مهر نه قیمت زن و نه اجرت بهره‌مندی جنسی، بلکه حقی مالی در چارچوب پیمان زوجیت است.

زبانی نیست، بلکه با اقدام عملی و پذیرش تعهد همراه می‌شود. ^(۶)	ه) در عقد موقت نیز مهر، بهای زن یا اجرت بهره‌مندی جنسی نیست	پی‌نوشت‌ها: ۱. نساء، آیه ۲۱. ۲. روم، آیه ۲۱. ۳. نساء، آیه ۲۱. ۴. مکرم شیرازی، ناصر، یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ش، صص ۴۷۹-۴۷۷؛ نیز، مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، صدرا، چاپ هفتاد و هفتم، ۱۳۹۸ش، صص ۱۸۲-۱۸۴. ۵. بقره، آیه ۲۳۶. ۶. مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۸۲-۱۸۴. ۷. مکرم شیرازی، یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، صص ۴۷۷-۴۷۹؛ نیز، مکرم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، صص ۲۶۲-۲۶۴. ۸. برای تفاهات احکام مهر در عقد دائم و موقت، رک: نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ج ۲۱، صص ۱۷۵-۱۷۴، ۲۲۸-۲۲۴؛ نیز، شهید تاجی، زین‌الدین بن علی، مسائل الکفایام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ج ۸، صص ۱۸۵-۱۸۷. ۹. مکرم شیرازی، یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، صص ۴۷۸-۴۷۹. ۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۲۴.
---	--	--

یَعْدُ مُحَمَّدٌ اِنَّهُ جَعَفَرٌ وَ اِسْمُهُ عِنْدَ اَهْلِ الشَّامِ الصَّادِقُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي كَيْفَیْ صَارَ اِسْمُهُ الصَّادِقَ وَ كَلِّمَ صَافِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي اَبِي عَنْ اَبِيهِ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ ص قَالَ اِذَا وَلَدَ اَبْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بَنِ اَبِي طَالِبٍ ع فَسَمَوْتُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وَلَدِهِ وَلَدًا اِسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي اِلِمَامَةَ اِخْتَرَاهُ عَلِيُّ اللهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ فَوَيْ عِنْدَ اللهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلٰی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُدْعٰی لِمَا لَيْسَ لَهُ بِاَهْلِ الْمُخَالَفَةِ عَلٰی اَبِيهِ وَ الْخَاصِدُ لِاَحِبِّهِ ^(۱) ابو خالد کابلی گوید: بر مولای خود امام زین‌العابدین علیه‌السلام وارد شدم و به ایشان عرض کردم: یا این رسول‌الله... حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد و نام او در تورات باقر است و علم را از من می‌شکافد، چه شگفتانی؛ او حجت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندش جعفر و او را در آسمان‌ها صادق می‌گویند.	نامگذاری امام جعفر صادق (ع) به این صفت پرسش کرده است که امام زین‌العابدین، به نقل از پیامبر اکرم (ص)، سبب آن را تمایز میان آن حضرت با جعفر کذاب، فرزند امام حسن عسکری (ع)، دانست.
عوض کردم: ای سرور! چرا نام او صادق شده است، در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا- صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین- روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب متولد شد، نامش را صادق گذاخرد که پنجمین سلاله او فرزندی دارد که نامش جعفر است که بر اثر جرات نمودن بر خداوند متعال و دروغ بستن بر او، ادعای امامت می‌کند و او نزد خداوند، جعفر کذاب و اقترا زنده بر خدای بلندمرتبه است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است.	نتیجه‌گیری ائمه (ع) همه نور واحد هستند و در بسیاری از کمالات از بهره یکسان برخوردارند؛ اما با این‌حال هر یک در صفت خاصی نسبت به دیگر امامان دارای برجستگی بیشتری هستند که این مانع از بهره‌مندی سایر امامان از آن صفت نمی‌شود؛ به همین جهت صفت صادق برای امام جعفر صادق(ع) اختصاص به آن حضرت نداشته و این توصیف از سوی پیامبر اکرم و امام زین‌العابدین (ع) برای آن حضرت به کار رفته و علت به کار رفتن این ویژگی برای امام ششم، تمایز میان ایشان و جعفر کذاب است. پی‌نوشت‌ها: ۱. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا ج ۲، ص ۲۲۶. ۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق: شامه رسولی محلاتی، المطبعه العلمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق. ج ۲، ص ۲۶۸. ۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، صص ۴۶۹ و ۴۷۰. ۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کامل الدلائل، تحقیق: غفاری، علی‌اکبر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق. ص ۳۱۹. ۵. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایه‌اللاثر، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق. صص ۸۱-۸۲. ۶. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدلائل، تمام النعمه، همان، ص ۳۱۹.
در این روایت ابوخالد کابلی نیز ضمن اشاره به صادق بودن همه امامان، از علت	مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی

صفحه ۱۱

یکشنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۵

۲۲ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ - شماره ۲۴۲۵۱

مهریه؛ بهای زن یا حق مالی؟!!



چراغ راه

پذیرش الهی

با شرط توأمان بودن معرفت و عمل

قال الامام الصادق(ع): «لا يقبل الله عملاً الا بمعرفة و لامعرفة الا بعمل، فمن عرف، دلته المعرفة على العمل، و من لم يعمل فلا معرفه له، الا انّ الايمان بعضه من بعض».

امام صادق(ع) فرمود: خداوند هیچ عملی را بدون معرفت قبول نمی‌کند، و بدون عمل هم معرفتی نیست (فکر و اندیشه دوام و بقاء ندارد). پس هر کس که شناخت پیدا کند، این معرفت او را به عمل راهنمایی می‌کند و کسی که عمل نکند، پس در واقع معرفت و شناختی ندارد. آگاه باشید ایمان به خدا بعضی از اجزایش از بعضی دیگر تغذیه می‌کنند.^(۱)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۴

حکایت خوبان

خوش اخلاقی و عاقبت‌بخیری

یکی از مشرکین در جنگ اسیر شد. به او گفته شد: از جنگ با پیامبر(ص) دست بردار و بگو: «والله لا اله الا الله» ولی آن مرد مشرک نپذیرفت. می‌خواستند آن مرد مشرک را اعدام کنند که پیامبر(ص) فرمودند: دست نگه دارید!مگر جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند می‌فرماید: او را نکشید چون پدری خوش اخلاق و جوامرد است. مرد مشرک از رسول خدا(ص) پرسید: واقعاً این سخن خدای تو است؟ حضرت محمد(ص) پاسخ دادند: آری! آن مرد گفت: اکنون شهادت می‌دهم که خدا یکی است و تو فرستاده خدا هستی. پیامبر(ص) فرمودند: خوش اخلاقی و جوامردی این مرد، او را وارد بهشت کرد.^(۲)

۱- الخصال، ج ۱، ص ۷۷



پرسش و پاسخ

جلب رضایت الهی

با حسن فاعلی و حسن فعلی

پرسش:

برای اینکه اعمال انسان‌ها مورد قبول و رضایت خدای متعال قرار گیرد، به چه شاخص‌ها و شرایطی باید توجه کرد و آن‌ها را سرلوحه فعالیت‌ها قرار داد؟

پاسخ:

مفهوم حسن فاعلی و حسن فعلی

اعمال و کنش‌های انسان از دو رکن، افکار و نیت‌ها و شکل و وجهه عمل، تشکیل شده است.

حسن فاعلی به معنای این است که افکار و نیت‌های انسان در راستای اوامر و نواهی خالق هستی، یعنی خدای متعال، باشد و تمامی آموزه‌های روحانی را با ایمان کامل و به دور از هر گونه شائبه شرک و ناخالصی بپذیرد و آنها را الگوی رفتاری خودش قرار دهد. اما حسن فعلی به این معناست که اعمال و رفتار انسان به لحاظ شکلی آن‌گونه باشد که خدای متعال به آن امر یا نهی کرده است.

خاصی‌های رضایت الهی و پذیرش اعمال

اساساً آخرت، وجهه ملکوتی این دنیاست. شرط اینکه یک عمل، وجهه ملکوتی خوب و عیلبینی پیدا کند، این است که با توجه به خدا و برای معود به ملکوت خدا انجام بگیرد. اگر کسی معتقد به قیامت نباشد و توجه به خدا نداشته باشد، عمل او وجهه ملکوتی نخواهد داشت و به تعبیر دیگر، صورت به علیین نخواهد کرد.

وجهه ملکوتی عمل، وجهه بالا و علیین است و وجهه ملکی و مادی آن، وجهه پایین است. تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان توراتیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت اعلی نمی‌رسد. عملی به اسلام اعلی می‌رسد که روح داشته باشد. روح عمل، همان بهره اخروی و ملکوتی آن است.
قرآن کریم چه زیبا می‌فرماید: «اِنَّهُ یُفَسِّدُ الْکَلِمَ الطَّیِّبَ وَ الْمَعْلُ الصَّالِحَ یُفَسِّدُهُ»^(۱) به سوی او سخی پاک بالا می‌رود و کردار شایسته بالا می‌برد(شماره ۱ – ۱۰). این آیه به دو گونه قابل تفسیر است و هر دو گونه در کتاب‌های تفسیری ذکر شده است. یکی اینکه سخن پاک و اعتقاد پاک را کردار شایسته بالا می‌برد، دیگر اینکه سخن پاک و اعتقاد پاک، کردار شایسته را بالا می‌برد و ملکوتی می‌سازد.

دو تفسیر که هر دو صحیح است و مانعی ندارد که هر دو مقصود باشد، مجموعاً این اصل را بیان می‌کنند که ایمان در مقبولیت عمل و بالا رفتن عمل به سوی بالا تأثیر دارد و عمل در سیراب شدن ایمان و بالا رفتن درجه ایمان مؤثر می‌باشد.

این اصل در معارف اسلامی، اصل مسلمی است. استشهاده‌ما به این آیه بنا بر تفسیر دوم است، اگرچه مانعی ندارد که آیه کریمه در آن واحد ناظر به هر دو معنی باشد. به هر حال استشه‌اگر اثر بیندازیم اعمال کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، به سوی خدا صعود می‌نماید و وجهه «علیینی» پیدا می‌کند. بهشت و جهنم دو غایت سیر معنوی انسان هستند. در آن جهان هر کسی خود را در غایت مسیر خود می‌بیند: یکی بالا و علیین است و دیگری پایین و اسفل السافلین می‌باشد. «کتاب الایثار لفی عَیْشَیْن» (مطلفین- ۱۸) «وَإِنَّ كِتَابَ الْفَعْلِ لَیَرِی سَجَیْن» (مطلفین- ۸) چگونه ممکن است کسی به سوی مقصدی حرکت نکند و یا به سوی مقصدی ضد آن مقصد حرکت کند و آنگاه به آن مقصد برسد؟! اراده، فرع معرفت و اعتقاد از یک طرف و تمکین و تسلیم از طرف دیگر است. بنابراین، از آن کسی که به چنین باورهای اعتقاد ندارد، یا تمکین و تسلیم ندارد و بالاخره رغبتی به آن ندارد و به انگیزه رسیدن به آنجا کوچک‌ترین گامی بر نمی‌دارد، چگونه می‌توان توقع داشت که سر از آنجا دربیارود؟ بی‌شک هر راهی به مقصد خودش منتهی می‌گردد؛ تا مقصد خدا نباشد، به خدا نمی‌رسد.

بنابراین، رضایتمندی الهی و پذیرش اعمال بندگان منوط به این است که اعمال و رفتار انسان‌ها از دو شاخص رکنی حسن فاعلی و حسن فعلی برخوردار باشند. از دو رکن در واقع همزمان باید وجود داشته باشد و از یکدیگر غیرقابل انفکاک است.

یعنی هرگاه یکی از آن‌ها نباشد، رضایتمندی و پذیرش الهی حاصل نمی‌شود. این فرایند نیز در کل آموزه‌های روحانی اسلام مصداق دارد و مؤمن واقعی باید نسبت به مجموعه تعالیم دینی چنین نگاهی داشته باشد تا اعمال او مورد قبول و پذیرش الهی قرار گیرد.



سلوک عارفانه

لزوم حفظ حریم توحید در زندگی

برخی عقاید که توده مردم ما در مسائل مذهبی پیدا می‌کنند، ریشه در جهالت مردم دارد. فرض کنید جلال‌در درست می‌گفت، فکر می‌کنند که این جلال‌در تفرقه‌گستر کند. عکس یک گنبد و بارگاه‌های رومی آن‌ها، آن‌ها را که می‌خواهد سجده کنند، می‌کشند. یا روی مهری که مردم می‌خواهند سجده کنند می‌آیند عکس گنبد و بارگاه می‌کشند یا الله، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌نویسند، یعنی هرهایی که از خود اسلام برای توحید قائل شده را برای اینکه مردم تلفزد حفظ نمی‌کنند. باید گفت: خود این نوع کارها شرک نیست، اما حریم توحید را شکستن است.^(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری(ره) (فلسفه تاریخ)، ج ۱۵، ص ۹۴۴ و ۹۴۵، با تلخیص و ویرایش